گفت‌وگو با حجت‌الاسلام‌والمسلمین یحیی جهانگیری سهروردی، مبلغ بین‌المللی

الهیات را حمل کردیم هضم نکردیم

بحران امروز ما مسئلگی نامسئله‌هاست، چون الهیات ما الهیات کف میدان نیست

حسن فرامرزی

حجت‌الاسلام‌والمسلمین یحیی جهانگیری سهروردی، رساله دکترای شیعه‌شناسی را گرایش کلام اسلامی خود را در دانشگاه ادیان و مذاهب قم دفاع کرده است و در حوزه علمیه قم، شاگرد علامان بزرگی چون آیت‌الله جوادی آملی، آیت‌الله‌العظمی بهجت و حجت‌الاسلام‌والمسلمین هادوی تهرانی بوده است. او امروز در زمره مبلغان بین‌المللی ایران است. از تألیفات وی می‌توان به کتاب «مسجد رسانه‌ها و پیامدها» اشاره کرد. بهانه گفت‌وگوی ما با این پژوهشگر و مبلغ بین‌المللی در این باره بود که چرا در روس معارف در مدارس و دانشگاه‌های ما نتوانسته است غذای روحی غنی و جذاب برای دانش‌آموزان و دانشجویان باشد. در پاسخ به این سؤال و در ادامه گفت‌وگو به «الهیات مضاف» و تجربه غرب در کارآمد کردن الهیات در پاسخ به مسائل روزمره پرداخته‌ایم.

مسئله‌ای که امروز با آن مواجهیم این است که آموزش معارف و الهیات که بخشی از محتوای نظام آموزشی ما از ابتدایی تا دوران راهنمایی، متوسطه و آموزش عالی را در برمی‌گیرد، نتوانسته است چهره‌ای تازه و جذاب برای نسل امروز ما داشته باشد. ریشه این رویداد را در چه می‌دانید؟

نه تنها دانش آموخته‌های پزشکی و مهندسی ما عموماً با محتوای این دروس ارتباط برقرار نمی‌کنند و انگیزه جدی‌ای در این زمینه دیده نمی‌شود بلکه اساساً رشته‌هایی که تم و محتوای معارفی دارند هم با رتبه‌های گرمی مواجه نمی‌شوند. همچنین روزبه‌روز از میزان تقاضا برای ورود به حوزه‌های علمیه و رشته‌های معارف به میزان قابل توجهی کاسته می‌شود.

ممکن است بر خی بگویند این یک مسئله جهانی است.

اتفاقاً سیستم‌های آموزشی پیشرو در دنیا، فضای متفاوت و خلاقانه‌ای را در الهیات و معارف پدید آورده‌اند.

پس چرا عموماً در رسانه‌ها این طور موضوع منعکس می‌شود که گویا از معنا و الهیات یک ایمدی جهانی است؟

به نظرم این به خاطر فقدان شناخت دقیق و به‌روز و از نزدیک با واقعیات است.

شما مبلغ دینی بین‌المللی هستید و طبیعتاً به کشورهای مختلفی سفر کرده‌اید. مشاهدات شما در این زمینه چه می‌گوید؟

امروز فضایی که در دنیا رشته‌های مطالعات دینی را در بر گرفته با تصویر ذهنی ما از مواجهه با الهیات در قرن نوزدهم کاملاً متفاوت است. ما متأسفانه همچنان در رویای قرن ۱۹ مانده‌ایم و گمان می‌کنیم رویای امروز هم یک رویای دین‌ستیز است. همچنان بسیاری گمان می‌کنند گزاره‌های اخلاقی و دینی نیز در غربی‌ها به‌معاست و فضایی پوزیتیویستی و تجربه‌گرایی سبب شده است الهیات بی‌معنا و خرافی جلوه کند. در صورتی که امروز الهیات و معارف رویای قرن ۲۱ با آنچه در ۲۰۰ سال پیش رخ داده کاملاً متفاوت است و نه تنها دین در ساحت حیات اجتماعی این جوامع حضور دارد که در دیارتمان‌های علمی و معتبر دنیا مثل هاروارد، کرسی شیعه رویکرد پرفراز است یا آکسفورد، مطالعات دینی خب یافتن این واقعیت‌ها در دنیای به‌هم‌پیوسته امروز کار چندان سختی نیست. در گوگل جست‌وجو کنید. می‌بینید در دانشگاه دورهام الهیات پژوهی و اسلام‌پژوهی جریان دارد، پس آنچه اشاره شد ادعا نیست. یک فکر و واقعیت است.

با این تفاصیل چرا در دنیای غرب رابطه با معارف و الهیات یک رابطه از جنس «گزیر» است اما وقتی ما تجربه می‌کنیم به شکل «گریز» می‌شود.

عوامل مختلفی در این زمینه دخیل هستند و می‌توان از منظر آموزش و سیستم Education به این موضوع نیز توجه کرد که امروز در غرب، رشته مطالعه دینی و الهیات، یک رشته است، یک رشته مطالعه دینی و اسلامی، یک رشته و چه‌ا دیان دیگر- به عرصه نیاز ایشان پیوند زده‌اند، بنابراین نوع الهیاتی که امروز در غرب تجربه می‌شود با الهیات قرون گذشته کاملاً متفاوت است.

در واقع می‌گویید الهیات و معارفی که ما امروز در کشور تجربه می‌کنیم با نیازمندی ما نمی‌سازد.

همین طور است. در کشور ما حوزه الهیات، آموزه‌محور است نه نیازمحور.

مثال می‌زنید؟

فرض کنید مدرس در کلاس الهیات، این بحث را مطرح می‌کنم که آیا مفات خدا، عین ذات است یا زائد بر ذات یا مثلاً می‌گویم قرآن، حادث است یا قدیم. حب دانشجوی امروز برمی‌گردد به من می‌گوید: So What؟ حب که چه؟ واکنش آن دانشجو این است که اینها به درد امروز من می‌خورد؟ چه مسئله‌ای را از امروز من حل می‌کند.

در واقع آن دانشجو انتظار دارد الهیات، نقشی زنده و پویا در زندگی او بازی کند و صرفاً یک مفهوم حاشیه‌ای و بر کنار نباشد.

علت اینکه امروز ما با معارف و الهیاتی که ما در مدرسه و دانشگاه ارائه می‌کنیم ارتباط برقرار نمی‌کند، این است که الهیات ما مبتنی بر دگماها و آموزه‌هاست.

من اسم این آموزه‌ها را آموزه‌های سرد می‌گذارم.

بله، اینها آموزه‌های ذهنی است و نمی‌تواند جای ایمان و اعتقاد را بگیرد، در حالی که ما می‌خواهیم آموزه‌های ذهنی را به جای ایمان، تحویل دانش‌آموز و دانشجو بدهیم. ما می‌آییم براهین اثبات خداوند را به جوان‌ها ارائه می‌کنیم، در حالی که این براهین، مسئله آن جوان نیست. می‌دانید چرا؟ چون خدایی که ما به این وسیله می‌خواهیم به آن جوان معرفی کنیم، در حیات اجتماعی او حضور ندارد و آن Problem را مسئله او احل نمی‌کند. امروز در غرب آموزش الهیات معطوف به نیاز است. اصطلاحاً می‌گوییم «الهیات مضاف»، یعنی الهیات یک سوی قضیه است و آن طرف در ساحت نیازهای بشر قرار دارد که به آن الهیات ارائه می‌شود.

مثال می‌زنید؟

Peace theology الهیات صلح یکی از همین الهیات‌های مضاف است. الهیات صلح می‌آید این موضوع را مطرح می‌کند که الهیات چگونه می‌تواند در میان انسان‌ها صلح ایجاد کند، منشأ و خاستگاه این همه خشونت در حیات اجتماعی انسان چیست. الهیات صلح به این روایت می‌پردازد که خالق همه ما یکی است، ما یک خالق داریم و آدم، پدر ماست اما اکنون چرا به نزاع و کشمکش و جنگ رسیده‌ایم؟ از جمله الهیات مضاف که در جهان ما درد نقش دارد، الهیاتی است که Environmental theology با الهیات محیط‌زیست است. شما می‌دانید امروز رابطه انسان معاصر با محیط‌زیست به بحرانی‌ترین نقطه خود رسیده است و هنـــاد هایی که در این باره داده می‌شود و نشانه‌هایی که همین امروز می‌بینیم، بسیار نگران‌کننده است. ما به زمانی می‌رسیم که انسان‌ها نمی‌توانند با محیط‌زیست به شکلی منطقی تنظیم کنیم. زمانی که بدانیم خاستگاه ما و آن محیط‌زیست یکی است.

یعنی به شکل عمیق این موضوع را متوجه شویم که دیدِ بر تری‌طلبی بر محیط‌زیست در نهایت این بحران را ادامه خواهد داد.

بله، الهیات معرفت‌بخش در امروز ما در دنیا همین نقطه حساس را دنبال می‌کند که ما اگر معنای خود و محیط‌زیست را درک نکنیم، از پس حل این مسائل برنخواهیم آمد. نگاه کنید در اسلام چقدر توجه انسان‌ها به محیط‌زیست جلب می‌شود، به آیاتی که می‌صراحت انسان‌ها را دعوت می‌کند در خلقت آسمان‌ها و زمین دقت و توجه کنند.

آیه‌ای در قرآن برای من ما به حیرت است. اگر خداوند می‌گوید این شما هستید که وقتی به پشه نگاه می‌کنید از بالا به آن می‌نگرید اما من به پشه از بالا نگاه نمی‌کنم، من به پشه از روبه‌رو نگاه می‌کنم و آن نگاه بر تری طلبی شما را ندارم، بنابراین خجالت نمی‌کشم از یک پشه مثال بزنم: إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا.

در زمان امام رضا(ع) بخش‌هایی از مسلمانان علیه هم جبهه گیری می‌کردند و نخله‌های فکری بر ضد هم راه انداخته بودند که مثلاً مرکزگشی آنها این بود که یکی از گروه‌های فکری حادث است و یکی قدیم می‌گفت قدیم. موضوع را به عرض امام معصوم(ع) رساندند. امام رضا(ع) فرمودند من به اینها جواب نمی‌دهم، چون اینها مسئله‌های نامسئله است.

در واقع الهیات مضاف، الهیات کنج عافیت نیست، الهیات حضور در جامعه است.

ما امروز در مجموعه این الهیات، الهیاتی داریم با عنوان Disability Theology یا الهیات معلولیت. چقدر در جامعه ما سخن از این است که معلولان، حقوق برابر با شهروندان دیگر دارند. چقدر سخن از این است که شما از بالا به معلولان نگاه نکنید، ولی سؤال این است چرا این بحث‌ها به جایی نمی‌رسد. چرا وقتا معلولان مثلاً بزنم: إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا.

جدی است. ما هنوز این قشر از جامعه را آدم‌های ناقص، غیر کامل و سزاوار توجه می‌دانیم.

تصور غلط ما این است که خدا کم‌کاری کرده باشد.

بله، بنابراین ما در این باره موضع داریم، اگر نمی‌توانیم این موضوع را پیذیریم که این فرد کامل است، می‌خواهیم او را به هر شیوه‌ای به خیال خودمان کامل کنیم.

خوانش الهیاتی از معلولیت چه می‌گوید؟

خوانش الهیاتی از معلولیت می‌گوید، ما حق نداریم اینها را ناقص ببینیم و دست و پا بزنیم آنها را کامل کنیم.

در واقع ما دچار انحراف در خوانش خودمان هستیم.

چون خود را به درستی نمی‌خوانیم، آن نیاز به تغییر را فراگفتن می‌کنیم در آن کسی که او را معلول می‌بایم.

دقیقاً همین طور است. خوانش الهیاتی یعنی دعوت به خوانش خویشتن. الهیاتی معلولان می‌گوید توانگاهت را باید جنان تغییر دهی که آن فرد را معیوب نبینی، این طور بگویم، آنچه به عنوان

> وقتی شیوه ارائه معارف و الهیات در آموزش و پرورش و آموزش عالی ما به گونه‌ای است که مخاطب به عینه می‌بیند یکسری دگم‌ها را باید حفظ کند، شما چه انتظاری دارید؟ الهیاتی که ما عرضه می‌کنیم problem محور نیست، با مسئله‌های روز خود را مواجه نمی‌کند، بنابراین مخاطب این حس را دارد که الهیات، درسی است که فعلاً باید تحمل کرد، چون برای گرفتن مدرک فعلا به حفظ محتوای آن نیاز داریم

نکته قابل تأملی است. اساساً بحران فعلی که انسان مدرن در رابطه خود با طبیعت به آن دچار شده همین نگاه از بالا به موجودات است، در حالی که الهیات به ما یاد می‌دهد خود را بر تر از موجودات دیگر ندانیم، بنابراین اگر الهیات طبیعت به شکل زنده و پویا در فضای جامعه حضور داشته باشد، به نیاز و سرگشتگی امروز من در تنظیم یک رابطه درست با طبیعت و نه استثمار و بهره‌کشی از آن پاسخ درست خواهد داد و من را به عنوان یک انسان متوجه هنجارها خواهد کرد.

در واقع الهیات مضاف، الهیات درد و مسئله و کنش مجازی، رهیافت‌ها و راهکارها، «دین و فضای سایبر، راهبردها و رسالت‌ها» و «جریان‌های تکفیری، رشته‌ها و پیامدها» اشاره کرد. بهانه گفت‌وگوی ما با این پژوهشگر و مبلغ بین‌المللی در این باره بود که چرا در روس معارف در مدارس و دانشگاه‌های ما نتوانسته است غذای روحی غنی و جذاب برای دانش‌آموزان و دانشجویان باشد. در پاسخ به این سؤال و در ادامه گفت‌وگو به «الهیات مضاف» و تجربه غرب در کارآمد کردن الهیات در پاسخ به مسائل روزمره پرداخته‌ایم.

مسئلگی در سطح کرونا پدیده باندمیک است، بسیاری شغل خود را از دست می‌دهند، افرادی در سوگ عزیزان خود می‌نشینند، بسیاری به امکانات و مداخلات سریع درمانی نیاز پیدا می‌کنند، در حالی که این مداخله‌ها برای آنها فراهم نمی‌شود، نوعی استیصال همگانی به وجود می‌آید و طبیعتاً این سؤال را پیش می‌آورد که خدایی که رنج را می‌کاهد، کجاست؟ ما به این سؤال با این دید اپیدمیک دیگر نمی‌توانیم جواب بدهیم

نقابی از مسئله را بر چهره دارد.

در چند سال گذشته با بحران‌های عجیب و غریبی روبه‌رو هستیم که نمونه آن کرونا است. درباره منشأ کرونا بحثی نمی‌کنم اما به هر حال شیوع چنین چالش‌ها و بحران‌های جهانی عملاً معنای زندگی را خواه‌ناخواه دچار چالش می‌کند. الهیات امروز در دنیا چه واکنشی به این موضوع نشان می‌دهد یا اساساً آیا گونه‌ای از الهیات مضاف در این باره نقش خود را تعریف کرده است؟

در دوره کرونا الهیات غیبت یا همان Absence Theology فعال‌تر شده و به نوعی می‌توان آن را آخرین ورژن الهیات مضاف دانست.

الهیات غیبت چه می‌گوید؟

به طور معمول وقتی رویداد تلخی در زندگی می‌افتد، مثلاً تصادف عیب در معلول می‌بینی انعکاسی از آن چالش درونی خود توست. خوانش الهیاتی از معلولیت می‌گوید، جهان رنگارنگ است، جهان متنوع است. قرار نیست همه یک نوع بدن، یک نوع بینایی، یک نوع شنوایی و یک نوع راه رفتن داشته باشند. خوانش الهیاتی از معلولیت می‌گوید ما باید چشم‌ها و بینش‌مان را تغییر دهیم نه اینکه در صدد رفع و رجوع کاستی‌ای باشیم که به خیال خودمان در آن معلول وجود دارد. فرض کنید ما هنوز در جامعه به تی‌اس‌ها یا دوجنسه‌ها یا کسانی که جنسیت آنها یا جنسیت رایج و رسمی به عنوان زن یا مرد تطبیق نمی‌کند، به چشم موجوداتی عجیب و غریب و غیرعادی و معلول نگاه می‌کنیم و ماحصل این نگاه این است: کسی که جنسیت او با آن تعریف رایج از جنسیت تطبیق نمی‌کند، احساس شرم و خجالت دارد، خجالت می‌کشد بگوید من دوجنسه هستم یا اینکه می‌خواهد هر طور که شده خودش را به تیغ جراحی بسپارد، چون فشار زیادی از سمت جامعه و خانواده به او وارد می‌شود.

چرا این فشار وارد می‌شود؟

چون ما نگاه بسته‌ای داریم و می‌خواهیم هر چیزی را که می‌بینیم منطبق با آن کلیشه و تعریف ذهنی ما باشد، چون جنسیت در نگاه من فقط در آن دو گزینه می‌گنجد و جایی را نمی‌توانم برای گزینه دیگری باز نگه دارم، بنابراین فرد از اینکه مثلاً یک معلول است یا نه، جنسیت او در آن چارچوب متداول نمی‌گنجد، احساس شرم و خجالت می‌کند، در صورتی که الهیات معلولیت به دنبال این کشش است که جامعه بذیرای این تنوع باشد. توجه کنید که هنوز هم بسیاری از ما عرصه الهیات را یک عرصه فانتزی، انتزاعی و بر کنار از جامعه می‌دانیم. اصلاً چرا والدین آن اهمیتی که به دروس دیگر قائل هستند به معارف و الهیات قائل نمی‌شوند؟

چون تصویر ذهنی ما از الهیات آموزه‌هایی بر کنار و جدا از زندگی است.

وقتی شیوه ارائه معارف و الهیات در آموزش و پرورش و آموزش عالی ما به گونه‌ای است که مخاطب به عینه می‌بیند یکسری دگم‌ها را باید حفظ کند، شما چه انتظاری دارید؟ الهیاتی که ما عرضه می‌کنیم problem محور نیست، با مسئله‌های روز خود را مواجه نمی‌کند، بنابراین مخاطب این حس را دارد که الهیات، درسی است که فعلاً باید تحمل کرد، چون برای گرفتن مدرک فعلاً به حفظ محتوای آن نیاز داریم.

سیستم آموزشی ما آشکارا در این زمینه ضعف دارد. محور این ضعف کجاست؟

دگیم‌محور بودن این سیستم آموزشی به نظرم اساسی رویداد خواشایندی است که امروز جلوی چشم ما مجسم شده است.

منظورتان از اینکه می‌گویید دگم‌محور است چیست؟

الهیات و معارفی که ما در سیستم آفریده‌ایم است. الهیات به این عرصه ورود می‌کند، چون وقتی معنا را از کنش جنسی می‌گیرید، به بی‌معنای و افزون‌خواهی می‌رسد. کنش جنسی جزء دنیای امروز به بیزنس، تجارت و انواع انحرافات دیگر کشیده شده است. حل الهیات جنسی درصدد است بگوید چگونه می‌توان اخلاق را پشت این میل و کنش جنسی حاضر کرد، اخلاق در این حوزه غائب می‌شود، ما از یک کنش سالم جنسی به بورن، تجارت جنسی و دیگر انحرافات می‌رسیم.

پس الهیات مضاف، الهیات کنج عافیت نیست، الهیات حضور در جامعه است.

ما امروز در مجموعه این الهیات، الهیاتی داریم با عنوان Disability Theology یا الهیات معلولیت. چقدر در جامعه ما سخن از این است که معلولان، حقوق برابر با شهروندان دیگر دارند. چقدر سخن از این است که شما از بالا به معلولان نگاه نکنید، ولی سؤال این است چرا این بحث‌ها به جایی نمی‌رسد. چرا وقتا معلولان مثلاً بزنم: إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا.

شما بر این موضوع اصرار دارید که الهیات باید مسئله‌محور باشد و خود را درگیر سؤال‌هایی از سر بی‌دردی و تئوری‌زدگی افراطی نکند. آیا در سیره معصومین(ع) ما این کنش و رفتار به چشم می‌آید؟

مثال می‌زنم. در زمان امام رضا(ع) بخش‌هایی از مسلمانان علیه هم جبهه‌گیری می‌کردند و نخله‌های فکری بر ضد هم راه انداخته بودند که مثلاً مرکزگشی آنها این بود که یکی از گروه‌های فکری قرآن، حادث است و آن دیگری می‌گفت قدیم. موضوع را به عرض امام معصوم(ع) رساندند، امام رضا(ع) فرمودند من به اینها جواب نمی‌دهم، چون اینها مسئله‌های نامسئله است. در واقع رویکرد درست و منطقی این است که شما باید نامسئله‌هایی که در واقع مسئله شماست، پیدا کنید. بحران امروز ما مسئلگی نامسئله‌هاست، یعنی آنچه واقعاً باید مسئله باشد، به حاشیه رفته و دیده نمی‌شود، آن وقت چیزهایی بر ما مسئله می‌شود که در واقع مسئله نیست بلکه

> رویدادی در سطح کرونا پدیده باندمیک است، بسیاری شغل خود را از دست می‌دهند، افرادی در سوگ عزیزان خود می‌نشینند، بسیاری به امکانات و مداخلات سریع درمانی نیاز پیدا می‌کنند، در حالی که این مداخله‌ها برای آنها فراهم نمی‌شود، نوعی استیصال همگانی به وجود می‌آید و طبیعتاً این سؤال را پیش می‌آورد که خدایی که رنج را می‌کاهد، کجاست؟ ما به این سؤال با این دید اپیدمیک دیگر نمی‌توانیم جواب بدهیم

به خاطر منتدها، روش‌ها و بینشی است که می‌خواهیم به واسطه آن به اثرگذاری در ارائه پیام برسیم. اگر امروز در غرب توانسته‌اند میان الهیات و زندگی روزمره جامعه پیوند برقرار کنند، به خاطر این است که آنها الهیات را به کف میدان آورده‌اند اما ما همچنان الهیات را در حاشیه نگه داشته‌ایم.

از چه منتدهایی استفاده می‌کنیم که الهیات به حاشیه می‌رود؟

ما هنوز هم به دنبال آن هستیم که خداباوری را در بین مردم تقویت کنیم. بسیار خب! می‌پرسیم چطور می‌خواهید این کار را انجام دهید؟ می‌گویند با برگزاری کارگاه و همایش، یعنی ما همچنان امید داریم این شکل از پاسخ دادن به مسائل به کمک‌مان بیاید. در واقع تفاوت بنیادین میان الهیات کارا و الهیات ناکارآمد در این است که شما در الهیات کارا، الهیات را نشان می‌دهید در حالی که در الهیات ناکارآمد درباره الهیات سخن می‌گویید.

پس الهیات را به شکل جوادی آملی و سلوک اخلاقی - علمی علامه‌طباطبایی نشنوده بودند. در آنجا اشاره می‌کنند که علامه‌طباطبایی رغبتی به برگزاری کلاس اخلاق نداشتند و معتقد بودند اخلاق، درس دادنی نیست بلکه باید در رفتار آدم‌ها تجلی پیدا کند. نقل کرده بودند که علامه معتقد بودند کسی که توافع دار در خود روانی کرده باشد، نشستن، بر خاستن، سکوت و حرف زدن چنین فردی درس اخلاق است تا اینکه فردی به این ساحت نرسیده باشد و مدام درباره اخلاق سخن بگوید.

اصلاً چرا سازمان‌ها در باره اشاعه الهیات و معارف همچنان دچار سردرگمی هستند؟ وقتی موضوع به شکل دروبی برای من اشکار و شفاف نشده باشد، متد، منهج و روش اشناعه آن نیز برایم مبهم خواهد ماند، بنابراین طبیعی است ما همچنان بخواهیم با گفتن و به نشان دادن، خداباوری را در بین مردم تقویت کنیم.

پس تو نمی‌توانی این طور بگویی که ما الهیات را حمل می‌کنیم، در حالی که با حمل الهیات نمی‌توان جان پروری کرد بلکه به هضم و درک آن این اتفاق می‌افتد.

دقیقاً ما الهیات را حمل می‌کنیم نه هضم. وقتی من این معارف را دریافت کردم و به شکل عمیق با آن ارتباط برقرار کردم، این توجه در نگاه من به همه موجودات خود را نشان می‌دهد، یعنی حتی وقتی به یک سوسک نگاه می‌کنم، این را کاملاً حس می‌کنم که خالق من و آن سوسک یکی است، بنابراین خود را بالاتر از طبیعت حس نمی‌کنم، نگاه فخرفروشانه و مداخله‌جویانه‌ای به طبیعت ندارم. چون می‌دانم به واسطه یک خالق من با همه اجزای طبیعت در ارتباط هستم، پس هیچ وقت به حریم طبیعت تجاوز نمی‌کنم اما این ماحصل آن الهیاتی است که در چشم، گوش و قلب من جریان دارد نه اینکه صرفاً یک امر بیرونی و در حاشیه باشد. نه اینکه من الهیات را در حد دریافت کنم که مثلاً معترلیه دربار و فلان مسئله چنین چیزی می‌گفت و اشاعره نظر دیگری در این باره داشت.

شاید یکی از علل اینکه ما به الهیات آن نوع الهیاتی نمی‌رسیم، اصراری است که به ذهنیت و فضاوت‌های چکش‌نخورده و خام خود رسیده‌ایم و به واسطه این ذهنیت‌ها ارتباط خود را با آن واقعیت از دست می‌دهیم.

من یک مثال می‌زنم. متأسفانه بسیاری از مؤسسات فرهنگی و تبلیغات دینی ما هنوز در رویای قرن ۱۹ مانده‌اند، شما مرتب این را می‌بینید که درباره رویای سکولار سخن می‌گویید، در حالی که من به جرئت و براساس مشاهداتی که داشته‌ام، می‌گویم رویای قرن ۲۱، رویای امروز سکولار نیست. شما وقتی نروژ بروید، می‌بینید نروژ به شکل سکولار نیست. شما وقتی نروژ بروید، می‌بینید در دانشگاه دورهام که در ساعاتی از روز یا هفته در معبد مشغول عبادت هستند، توجه، ترکیه و عبادت می‌شوند، یا رانه می‌دهد. حالا این معبد در منطقه مسجد مسلمان‌ها با کلیسا یا هر عبادتگاه دیگری، مهم این است که دولت نروژ این را می‌فهمد که عبادت و حضور در یک مکان مذهبی این فرد نروژی را آرام و نیرومند می‌کند

> در دانشکده‌های پزشکی ما دانشجو موظف است دروس معارف را بگذراند اما به این صورت که پزشکی برای خودش جلو می‌رود و آن معارفی هم که ما عرضه می‌کنیم برای خودش، اینها به صورت فیزیکی جمع شده‌اند اما در بر سقف دانشگاه علوم پزشکی جمع شده‌اند اما در واقع آن پیوند اتفاق نیفتاده است، بنابراین نه اثرگذاری علمی دارد و نه اثرگذاری فرهنگی و روانی

متأسفانه بسیاری از مؤسسات فرهنگی و تبلیغات دینی ما هنوز در رویای قرن ۱۹ مانده‌اند. شما مرتب این را می‌بینید که درباره رویای سکولار سخن می‌گویید، در حالی که من به جرئت و براساس مشاهداتی که داشته‌ام، می‌گویم رویای قرن ۲۱، رویای امروز سکولار نیست. شما وقتی نروژ بروید، می‌بینید نروژ به شکل سکولار نیست. شما وقتی نروژ بروید، می‌بینید در دانشگاه دورهام که در ساعاتی از روز یا هفته در معبد مشغول عبادت هستند، توجه، ترکیه و عبادت می‌شوند، یا رانه می‌دهد. حالا این معبد در منطقه مسجد مسلمان‌ها با کلیسا یا هر عبادتگاه دیگری، مهم این است که دولت نروژ این را می‌فهمد که عبادت و حضور در یک مکان مذهبی این فرد نروژی را آرام و نیرومند می‌کند

ما در آینه‌های محدب به همدیگر نگاه می‌کنیم نه در آینه‌های واقعی و تخت. به محض اینکه تحدب قضاوت روی آینه قلب آدمی می‌نشیند، هر تصویری که می‌آید تصویری اعوجاج یافته و کج و معوج است. ما این همه باهم گفت‌وگو می‌کنیم، چرا این گفت‌وگوها در نهایت آرامش و یا در نازعی بر نمی‌آید، چرا ما نمی‌توانیم به واسطه این گفت‌وگوها از این دوقطبی گری و از این دوگانگی میان غرب و شرق و همه این دوگانگی‌هایی که ما را به محاصره در آورده‌اند، عبور کنیم؟ علت این است که ما به آن تختی، صافی و صیقلی آینه‌ها نرسیده‌ایم

قرآن در باره پیامبر(ص) می‌فرماید که پیامبر(ص) یک گوش صاف و صیقلی بود؛ گوشی که پرده‌های وهم و گمان از روی آن برداشته شده بود.

همین طور است. ما وقتی بتوانیم از این تحدب بیرون بیاییم و بدون موج قضاوت و ذهنیت به دوروبر خود نگاه کنیم، در آن صورت از ظرفیت انسان‌ها استفاده خواهیم کرد، شما و من می‌دانیم که امروز از ظرفیت انسان‌ها به درستی در جوامع استفاده نمی‌شود و نتیجه آن این همه خسارت، احساس فشردگی، افسردگی و غمی است که ما را احاطه کرده است. تفکیکی که علیه فلاسفه هستند و فلاسفه علیه تفکیکی‌ها، نحله‌ها نمی‌آیند به یک گفت‌وگو سازنده دست بزنند، چون به یا نیته تحت که با اینه‌های محدب و مقعر طرح می‌آیند، بنابراین حقیقت خود را در این آینه‌ها نشان نمی‌دهد. اصلاً چرا ما به تفکر پیشرفتی نمی‌رسیم؟ چون خودِ اینه‌ها بر ما حاکم هستند، چون همه ما این آینه‌ها را به تخت به تماشای هم نرفته‌ایم، بنابراین کنش‌های ما ناظر بر نیازهای واقعی نیست اما اگر ما به آن حالت صیقلی برسیم و نگاهمان یک نگاه واقع گرا باشد، جامعه از این نگاه ما استقبال خیلی خوبی خواهد کرد و طبیعتاً آثر بخش هم خواهد بود.

یعنی هم در سطح فردی جواب می‌دهد و هم در سطح سازمانی.

بله، چون این اتفاق بیفتد، دیگر غایت رفتار سازمان‌های ما این نخواهد بود که آموزه‌ها را در Mind فرد پمباز کنند. خب وقتی آن سازمان این دید را دارد، در واقع آن فرد را احساس‌بینند. آمده است که آن آموزه‌ها را در ذهن آن فرد پمباز کند و بود. مثال این است که مثلاً تانک موجود آمده که سوخت خود را در آن جایگاه پمب بنزین خالی کند، یعنی تا این حد همه چیز مکانیکی و بی‌روح می‌شود. چرا ما نمی‌توانیم به معارف اصیل اسلام وجه تبلیغی مناسبی بدهیم و نسل امروز با آن ارتباط برقرار کند؟ به خاطر اینکه نگاه مکانیکی و بی‌روح به این معارف داریم؛ این آن انسان برای ما حکم وسیله‌ای برای خالی کردن محتویات و آموزه‌های را دبر دریافت کند. اگر سازمان‌های ما می‌خواهند حقیقتاً تحفه را به سمت دیندار‌ی ببرند، اول از همه باید با آن انسان به یک ارتباط واقعی برسند نه اینکه به دنبال آن باشند که محتویاتی را در ذهن او خالی کنند و بروند، این نوع ارتباط دیگر امروز جواب نمی‌دهد. اینکه دانش‌آموز تعداد پیامبران را بداند یا مثلاً نام افواهی که در قرآن آمده است به این معنا نیست که ما را به اندیشه فرانی مجهز کرده‌ایم و به نبع آن با این نگرش، جامعه مرتبط نخواهد شد.

یعنی نگاه بی‌روح به بسط فضای معنوی و الهیاتی.

ممکن است حوزه‌های دینی و نظاهرات مذهبی در این جامعه بیشتر هم باشد، ممکن است به تعداد چاپخانه‌هایی که مثلاً متون دینی را منتشر می‌کنند افزوده شود، حتی تعداد مسجدها بالا برود اما اینها لزوماً به معنی بسط الهیات و معارف در جامعه نیست، بلکه بیشتر دینانها و نماداها هستند، آنچه این همه را واجد روح و معنا می‌کند، انسانی است که فطرت در او بیدار شده است.

اما مسأله‌اینه یا این جنبه زیاد توجه نشان نمی‌دهیم.

به خاطر اینکه Event محور هستیم. آنچه برای ما مهم است و اولویت دارد رویدادهاست. در ذهن دوستان ما این طور نقش بسته که هر چقدر مسئله بیشتر یا بنرهای بزرگ‌تر یا نمایشگاه‌های

حال چطور می‌توان جامعه نروژ را سکولار به حساب آورد. ما فکر می‌کنیم با توسل به آرام و نشـان می‌توان جامعه را دینی کرد، در صورتی که جامعه با آرام و نشـان دینی نمی‌شود. من برای ویزای کانادا به سفارت این کشور مراجعه کرده بودم، با لباس عادی هم رفته بودم و عکسی هم که برای سفارت دادم عکسی با لباس عادی دادم، عکسـی با لباس روحانی هم بیرون آمد. پیش خودم گفتم ممکن است نسبت به روحانیون جبهه داشته باشند، حالا بهانه‌ای می‌آورند و کار ویزای من به تعویق می‌افتد. دیدم متصدی سفارت به من گفت: Are u Sheikh? / یا شما شیخ- روحانی- هستی؟ گفتم بله. متصدی برگشت به من گفت: پس من باید این مقدار از پول ویزا را به شـما برگردانم. گفتم چرا؟ گفت: دولت کانادا به دو قشری که وارد این کشور می‌شوند ارزش بیشتری قائل است و آنها را مشمول تخفیف در صدور روادید می‌داند: یکی معلم‌ها هسـتند و دیگری واعظان اخلاقی. پرسیدم برای چه؟ گفت برای اینکه این افراد، نُرم‌ها و هنجارهای اخلاقی را در جامعه تقویت می‌کنند. خب من می‌پرسم آیا این جامعه، سـکولار است؟ نه! سکولار به مارک نیست، بنابراین من می‌گویم شناخت ما از غرب، از قرن ۱۹ جلوتر نیامده است. اصلاً علت اینکه غرب و شرق باهم نمی‌توانند کار کنند به خاطر ذهنیتی است که نسـبت به هم دارند. جان گری و البته احمد فردید هم این را می‌گفتند که غرب، شـرق را بد فهمیده و شرق هم غرب را دیر متوجه شده است.

عجیب است که ما از هر نقطه‌ای شـروع می‌کنیم در نهایت به توانایی ارتباط با واقعیت می‌رسیم.

این همه ستیز که در جهان ما وجود دارد به خاطر چیست؟ به خاطر این است که ما در آینه‌های محدب به همدیگر نگاه می‌کنیم نه در

> ما در آینه‌های محدب به همدیگر نگاه می‌کنیم نه در آینه‌های واقعی و تخت. به محض اینکه تحدب قضاوت روی آینه قلب آدمی می‌نشیند، هر تصویری که می‌آید تصویری اعوجاج‌یافته و معوج است. ما این همه باهم گفت‌وگو می‌کنیم، چرا این گفت‌وگوها در نهایت آرامش و یا به نازعی در نمی‌آید، چرا ما نمی‌توانیم به واسطه این گفت‌وگوها از این دوقطبی گری و از این دوگانگی میان غرب و شرق و همه این دوگانگی‌هایی که ما را به محاصره در آورده‌اند، عبور کنیم؟ علت این است که ما به آن تختی، صافی و صیقلی آینه‌ها نرسیده‌ایم

چرا این گونه است؟

فرق دینداری ذهنی و دیـنـداری قلبی، تفاوت دیـنـداری هیاهو و دینداری حضور اسـت. وقتی ما به اصل دینداری که همان عرفان و معرفت عملی است، دسـت پیدا کنیم، دیگر دنبال گرگ گرفتن از دیگران نخواهیم بود، فرق میان اصـلاح و عیب‌جویی در همین نقطه است. چرا ما نمی‌توانیم به درستی به دیگران بپردازیم؟ برای اینکه به خود نمی‌پردازیـم. مثل همان نماز گزار مثال شـما که به خود نمی‌پردازد، بنابراین کنش او اصلاحی نیسـت و به نتیجه لازم هم نمی‌رسـد. چرا ما نمی‌توانیم دیگران را بـرسوزش بدهیم؟ چون عیب‌جویانه بـه دوروبر خود نگاه می‌کنیم، در واقـع نه با قلب که با ذهن‌مان دیگران را می‌سنجیم.

چرا این گونه است؟

فرق دینداری ذهنی و دیـنـداری قلبی، تفاوت دیـنـداری هیاهو و دینداری حضور اسـت. وقتی ما به اصل دینداری که همان عرفان و معرفت عملی است، دسـت پیدا کنیم، دیگر دنبال گرگ گرفتن از دیگران نخواهیم ب